

«نقد کتاب خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران»

ابوالفضل شکوری

افشار در مجله آینده، مهدوی راد در آینه پژوهش، مسؤولین ستون ویژه حوزه در روزنامه جمهوری اسلامی و نیز مکتوب ژرف و بلند آقای میرزا صادق ضیائی خطاب به اینجانب بود که هر کدام از اینان علاوه بر ارجگذاری اصل کار، نکاتی را یادآور بودند. همچنین در اینجا باید از اظهار نظرهای شفاهی و تلفنی همه مشوقان این ناچیز، بویژه از حضرات آقایان یوسف محسن اردبیلی، دکتر جواد شیخ الاسلامی، دکتر اسماعیل رضوانی، دکتر احمد احمدی، دکتر صادق آئینه‌وند و نیز حضرت آیت الله فاضل لنکرانی و حضرت آیت الله بهجت (که نظر شریفشان از طریق واسطه‌ای به ما رسید) و بسیاری دیگر از پژوهشیان و عالمان حوزه و دانشگاه سپاسگزاری کنم. این همه، نشان‌دهنده اهمیت موضوعی است که در کتاب خط سوم ... بدان پرداخته شده است، و گرنه مطالب این نگارنده ناقابل‌تر از آن است که جلب توجه چنین بزرگانی کند.

در میان نقدها و معرفیهای کتاب خط سوم ... مقاله بلند، سودمند و در عین حال اندکی عیبجویانه و حاکم منشانه جناب آقای علی ابوالحسنی (منذر) بود که در مجله آینه پژوهش (شماره ۲۰ از صفحه ۱۴ تا ۲۴) درج گردیده است. مقاله آقای ابوالحسنی به رغم داشتن

«هرکه کتابی سازد، و یا چیزی بر جایی نویسد، لابد در دل کند که این سخن قومی فراستانند، و قومی رد کنند؛ و اگر نه چنین کند رنجور گردد، و در جمله کارها چنین است.

حق و باطل از هر نوعی که باشد، قومی فراستانند و قومی رد کنند؛ پس دل از گفت مردمان فارغ می‌باید داشت، و حق می‌باید گفت آنچه دانی، تارستگار باشی.»
شیخ احمد جام (ژنده پیل)

کتاب خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران، در شرح حال آخوند ملا قربانعلی زنجانی، معروف به حجة الاسلام، که چندی پیش توسط اینجانب نگارش یافته و منتشر شد، علاوه بر جلب انظار توده‌های مردمی - بویژه در منطقه زنجان - توجه دسته‌ای از عالمان و مورخان برجسته و صاحب‌نظر را نیز به خود جلب کرد. به گونه‌ای که هرکدام از آنان با طرق مختلف ضمن بیان کمبودها و کفایتهای آن، مشوق بزرگ نگارنده در تداوم بخشیدن به این قبیل پژوهشهای تازه تاریخی، با دقتی افزون‌تر بودند. از این موارد، معرفیهای عالمانه حضرات آقایان ایرج

سودمند سپاسگزاری نموده و برای ایشان در عرضه کتابی کم‌لغزش‌تر در این زمینه - که در صدد تهیه و نشر آن هستند - از درگاه خداوند آرزوی توفیق می‌کنم.

برخی از لغزشهای ناقد کتاب خط سوم ...

آقای ابوالحسنی تحت عنوان «نقاط ضعف کلی و اساسی کتاب» به بررسی نقاط ضعف موجود در منابع کتاب خط سوم و نیز به اصطلاح تناقضات آن و تسامح در نقل و ترجمه اسناد پرداخته و بسیار قاطعانه درباره هریک از آنها احکامی را صادر کرده‌اند که متأسفانه اغلب آنها خطاست و ای کاش اندکی در اظهار آنها جانب احتیاط را رعایت می‌فرمودند. اکنون به برخی از لغزشهای آشکار ایشان اشاره می‌شود:

* درباره منابع مکتوب خط سوم اظهار داشته‌اند که از نوشته چاپ نشده شیخ الاسلام زنجانی و متن سانسور نشده مقاله مرحوم محمد رضا روحانی، سفرنامه ابن‌الشیخ، فصول خمسۀ حاجی وزیر زنجانی و برخی دیگر از کتابها استفاده نشده است که چه بسا استفاده از آنها موجب تغییر و یا تعدیل برخی از نظریات می‌شد.

باید عرض کنم که مرحوم شیخ الاسلام زنجانی (طبق تصریح و تأیید فرزندشان آقای دکتر جواد شیخ الاسلامی و دیگر آگاهان) هیچگونه مقاله و یا رساله‌ای درباره آخوند ملا قربانعلی زنجانی ندارد. آن مرحوم کتابچه ناتمام و ناقصی (خطی) درباره روات و رجال مشهور زنجان دارند که نسخه منحصر به فرد آن را آقازاده محترمشان در اختیار ما گذارده‌اند و در آن هیچ مطلبی راجع به حجة الاسلام موجود نیست. ظاهراً منظور آقای ابوالحسنی از «نوشته چاپ نشده شیخ الاسلام زنجانی» یادداشت گونه نیم‌برگی است که توسط آقای میرزا صادق ضیائی در اختیار ایشان قرار گرفته است، و ایشان آن را به گونه مبهم و غلط‌نما به عنوان «نوشته چاپ نشده شیخ الاسلام زنجانی» معرفی کرده‌اند، که خواننده گمان می‌کند شیخ الاسلام زنجانی دست‌کم یک مقاله چند صفحه‌ای درباره آخوند ملا قربانعلی داشته

نکنه‌سنجیهای مفید و قابل‌تحسین، داوری و یا پیشداوریهای قاطعانه و اظهار نظرهای کاملاً ناصواب نیز فراوان داشت که پرداختن به جزئیات همه آنها مقاله‌ای دو برابر نوشته ایشان را می‌طلبد؛ و این همه شاید ناشی از خلط «نقد» اثر با عیجویی از مؤلف آن باشد که قلم ایشان بدان دچار گشته است.

به دنبال انتشار نقد و معرفی آقای ابوالحسنی، بسیاری از علاقه‌مندان این کتاب از ما می‌خواستند که به آن نقد جواب بدهیم، ولیکن نگارنده به دو دلیل به این مسهم نمی‌پرداختم: اول اینکه من به نقد و بررسی علمی کتب منتشر شده بشدت عقیده دارم، هرچند که مورد نقد، کتاب خودم باشد، و آن را موجب شکوفایی بوستان پژوهش و باروری هرچه بیشتر آن می‌دانم و لذا هرگز از نقد شدن آثار قلمی خود بر نمی‌آشوبم؛ دوم اینکه من عضو هیئت تحریریه مجله آینه پژوهش هستم و مقاله آقای ابوالحسنی نیز در این نشریه وزین چاپ شده بود از این روی شایسته نمی‌دانستم از صفحات مجله‌ای که در اختیار داشتم علیه نوشته ایشان سود ببرم. این همه باعث شد که من هیچ جوابی به آن نقد ندهم، تا اینکه پس از مدتی احساس کردم این سکوت بنده حمل بر قبول همه آن نقد و یا مسائل دیگر شده است و همه علاقه‌مندان از آن استعجاب دارند (ر. ک: نامه آقای یوسف محسن اردبیلی در شماره ۲۴ آینه پژوهش، قسمت نامه‌ها). از این روی در صدد برآمدم که با نیم‌نگاهی سریع به مقاله آقای ابوالحسنی، برخی از اشتباهات و داوریهای ناصواب آن را بنویسم تا از آیین «مجمّل» بتوان به کم و کیف آن «مفصل» پی برد.

در اینجا باز هم پیش از پرداختن به تبیین برخی از موارد ناصواب مندرج در مقاله آقای ابوالحسنی، از همت ایشان در مطالعه و نقد کتاب خط سوم و یادآوری برخی نکات

است؛ در حالی که این خلاف واقع است و آن را در اصطلاح علم حدیث و درایت «تدلیس» در روایت می نامند و پرهیز از آن از شرایط راوی موثق است.

مضافاً اینکه آن یادداشت نیم برگی شیخ الاسلام زنجانی را صاحب اعیان الشیعه عیناً در کتاب خود نقل نموده و در خط سوم نیز از آن طریق بدون کم و کاست نقل و درج شده است؛ چنان که خود آقای ابوالحسنی نیز بدان تصریح نموده و فرموده اند: «نوشته مرحوم امین در اعیان الشیعه درباره آخوند ملاً قربانعلی، دقیقاً گزیده و خلاصه نوشته مرحوم شیخ الاسلام است.»

سؤال این است که بفرض استناد به آن یادداشت نیم برگی به جای استناد به اعیان الشیعه، که قابل استنادتر می باشد، چه مطلبی بر محتوای کتاب خط سوم افزوده می شد که «موجب تغییر و یا تعدیل» نظریات مؤلف آن می گردید؟ و لذا در اول این نوشتار گفتیم آوردن این قبیل مطالب به «عیبجویی» بیشتر شباهت دارد تا به «نقد»؟

و اما در مورد سانسور شدن کتاب مرحوم محمدرضا روحانی و اینکه نسخه سانسور نشده مقاله ایشان مورد استفاده ما نبوده و بدین طریق مطالبی از دست رفته است، باید توجه کنیم که آقای یوسف محسن اردبیلی یکی از شاهدان عینی قضیه چاپ کتاب فرهنگنامه زنجانی - که مقاله مرحوم روحانی راجع به حجة الاسلام در ضمن آن با آوردن صفحات مکرر چاپ شده - بوده اند و خاطرات و مشاهدات خودشان را در این باره نوشته اند که بیانگر بی اساس بودن اظهارات آقای ابوالحسنی در این باره می باشد. (ر. ک: آینه پژوهش، شماره ۲۴، قسمت نامه ها).

فقط من این نکته را اضافه می کنم که مسؤول چاپ فرهنگنامه زنجانی در آن ایام آقای ابوالفتح حکیمیان بوده که در تهران آن را به چاپ می رسانده اند و برخلاف میل مرحوم محمدرضا روحانی در آن مطالبی را که بنحوی دلالت بر وهن آخوند ملاً قربانعلی زنجانی داشته، درج کرده بودند که آقای روحانی پس از صحافی آنها را از درون کتاب درآورده و مطالب دیگری را به جای آن گذاشته و همین موجب

پیدایش «صفحات مکرر» در کتاب ایشان شده است؛ وگرنه هیچگونه سانسوری در کار نبوده و مسأله سانسور کتاب آقای روحانی حدس و گمان شخصی و بی اساس آقای ابوالحسنی بوده است.

در مورد سفرنامه ابن الشیخ نیز باید عرض کنم که با معرفی برادر فاضلمان آقای رسول جعفریان از آن اطلاع یافتیم، لیکن آن کتاب فاقد مطالبی است که موجب تغییر و یا تعدیل نظریات ابراز شده باشد، و نیابردن نام یک کتاب در ضمن یک مقاله و یا کتاب دلیل عدم مراجعه به آن نمی باشد.

* آقای ابوالحسنی درباره منابع شفاهی کتاب خط سوم و کمبودهای آن اظهار داشته اند که مؤلف از بیت امام جمعه زنجانی و شبیری زنجانی که در این زمینه از منابع اطلاعاتی مهم و امین هستند، بسادگی گذشته و جز برخی بهره های پراکنده از آنان نگرفته اند.

باید عرض کنم که چنین نیست، چون اطلاعات واصله از طریق این دو خاندان شریف از منابع مهم کتاب خط سوم می باشد که بوفور از آنان در کتاب نقل مطلب شده است. مطالب مرحوم حاج سید احمد شبیری زنجانی با همت بلند آن مرد وارسته مکتوب شده و به تفصیل در کتاب الکلام یجر الکلام درج شده و همه آن نیز مورد استفاده ما قرار گرفته است. آن مرحوم با مکتوب ساختن امهات مطالب از اینکه بخشی از تاریخ به آفت نسیان و تناقض موجود در تواریخ شفاهی گرفتار آید، جلوگیری کرده اند. استفاده از این منبع سطحی و پراکنده نبوده، بلکه در اغلب موارد مناسب مورد استفاده ما بوده است و هرکس که کتاب خط سوم را خوانده باشد بدان گواهی خواهد داد.

اما خانواده امام جمعه زنجانی که تاکنون مطالبشان در منابع مکتوب راه نیافته بود، این خانواده نیز مورد مراجعه و استفاده ما بوده است. اگر آقای ابوالحسنی دقت

پسوندی «عظمی» در میان مسلمین دچار تناقض شده‌اند، چراکه نوشته‌اند: «کلمه عظمی ظاهراً از زمان مرحوم آیه الله بروجردی به آخر لقب آیه الله اضافه شد و قبل از آن تاریخ در منابع مکتوب ما به چنین لقبی برنخورده ایم.» در حالی که سند مندرج در صفحه ۴۷۶ کتاب ایشان که در ضمن آن توسط آیه الله فیروزآبادی از مرحوم صاحب عروه به عنوان «آیه الله العظمی» یاد شده، ناقض آن است.

آقای ابوالحسنی باید توجه می‌فرمودند که اولاً این برگ یک اجازه‌نامه دستنویس شخصی و چاپ نشده بود و در این اواخر به ضمیمه کتاب الأرقی فی شرح العروة الوثقی منتشر شده است و لذا نمی‌توان آن را جزء منابع مکتوب قبل از مرجعیت آیه الله بروجردی قلمداد کرد.

ثانیاً سخن ما در این باره است که آیا قبل از مرجعیت تامه آیه الله بروجردی، عنوان «آیه الله العظمی» برای کسی «لقب رایج» شده یا نه؟ سخن از موارد شاذ غیر منتشره و غیر رایج نیست که مثلاً شاگردی از استاد خود در یک مورد این گونه یاد کرده باشد. و چنین چیزی یقیناً قبل از آیه الله بروجردی رایج نبوده است. و گرنه ما به سندی که در صفحه ۴۷۶ کتاب خود آورده ایم، توجه دقیق داشته ایم و دلیل آن نیز این است که آن را عیناً به همان صورت (آیه الله العظمی) در صفحه ۲۳۶ کتاب به فارسی ترجمه کرده‌ام که گویا مورد غفلت آقای منذر قرار گرفته است.

ثالثاً اگر ایشان دقت بیشتری می‌کردند به این نکته وقوف می‌یافتند که عین تعبیر ما درباره سوابق لقب آیه الله العظمی چنین است: «کلمه عظمی ظاهراً از زمان آیه الله بروجردی ... و قید «ظاهراً» را برای دفع همین توهّمات به کار برده‌ایم که افراد دیگر مانند آقای ابوالحسنی دچار آن نشوند.

مورد دیگری که ایشان، مؤلف کتاب خط سوم را به «تناقض گویی» متهم کرده‌اند به سن آخوند ملا قربانعلی زنجان و تاریخ تولد و وفات او مربوط می‌شود که نوشته‌اند چون مؤلف خط سوم در جایی تاریخ تولد او را در حدود سال ۱۲۴۶ (ویا ۱۲۳۵ ه.ق) ذکر کرده و رقم ۱۲۳۵ را در داخل پرانتز قرار داده‌اند، بنابراین بیرون پرانتز قطعاً قول

می‌فرمودند این مطلب پرواضح را بسادگی درمی‌یافتند. شرح حال مفصل حاج سید محمود امام جمعه زنجان و عکس جالب و زیرنویس شده او که عبارت «توسط آقای حاج سید محمد حسینی نواده آن مرحوم در اختیار ما قرار گرفت»، زیر آن نقش بسته است، همراه با استنادهای دیگر روشنگر این واقعیت است که این خانواده مورد مراجعه و سؤال مؤلف خط سوم بوده است، ولیکن آنان پیش از آنچه که در خط سوم آمده مطالبی در اختیار ما قرار ندادند؛ یا به این دلیل که بیش از آن مطلبی نداشته‌اند، یا اینکه خدای نکرده از ارائه اطلاعات و اسناد خود امساک نموده‌اند، که البته من چنین سوءظنی بر این خانواده شریف ندارم. جناب آقای حاج سید محمد حسینی در منزل پدریشان در زنجان در حضور آقایان مهدی اسکندری و بیگدلی، عکس جدشان را همراه با چند سند دیگر و برخی اطلاعات شفاهی در اختیار بنده قرار دادند.

با توجه به آنچه که بیان گردید گویا جناب آقای ابوالحسنی در اظهارات خود مبنی بر اینکه کتاب خط سوم به دلیل این نواقص در منابع دارای «نقاط ضعف کلی و اساسی» است، دست کم اندکی راه افراط و زیاده‌روی در پیش گرفته‌اند.

* آقای ابوالحسنی نوشته‌اند: «از ایرادات مهم خط سوم تناقضات آشکار آن است.» آنگاه نحوه مطرح شدن میزان سن آخوند ملا قربانعلی زنجان و سابقه کاربرد لقب «آیه الله العظمی» را شاهد مقال آورده‌اند که گویا اظهارات نویسنده خط سوم ... در این دو مورد به نظر ایشان «متناقض» آمده است!

باید عرض که در اطلاق لفظ کوبنده «تناقض»، ایشان در هر دو مورد به خطا رفته‌اند. ایشان فرموده‌اند که مؤلف کتاب خط سوم ... درباره بیان سابقه کاربرد و رواج لقب

منتخب ایشان می باشد و با سخنان ایشان در جاهای دیگر کتاب که از عمر قریب به یکصد سال، نود و چند سال و حدود نود و چهارساله حجة الاسلام سخن گفته اند، متناقض است!

درست کنند!

* از جمله موارد کاملاً ناوارد نقد آقای ابوالحسنی بر صفحات ۲۳۵ و ۴۷۵ کتاب خط سوم و ترجمه اجازة اجتهاد مرحوم صاحب عروه به شیخ عبدالکریم زنجانی مربوط می شود. ایشان فرموده اند عبارت صاحب عروه باید به صورت «... فأجزناه اجازة علیة» خوانده می شد و نه «اجازة علمیة» که در کتاب صورت گرفته است.

باید توجه داشت که دقت در کلیشه سند مزبور (صفحه ۴۷۵ خط سوم) و نیز عبارات قبلی صاحب عروه و مجموع سند، خلاف فرمایش ایشان را ثابت می کند. برای اینکه صاحب عروه فرموده اند شیخ عبدالکریم از من «اجازة روایتی» درخواست نمود و من نیز به منظور ادای حقیقت «اجازة علمی» [یعنی اجازة اجتهاد] به او دادم. با توجه به مجموع سند که یک صفحه بیشتر نیست و همه جای آن دال بر صدور اجازة اجتهاد (علمی) است و نه اجازة روایی، اگر در سند نیز «علیة» ثبت شده بود باید آن را به حساب سهو القلم کاتب گذاشته و «علمیة» می خواندیم، تا چه رسد به اینکه این طور نیست. اگر ایشان اجازة روایی می دادند، دست کم چند تن از مشایخ روایی خود را باید نام می بردند، که نبرده اند.

بقیه مطالبی هم که ایشان راجع به اغلاط ترجمه آن سند آورده اند، مانند «مهما امکن» و غیره، با دقت و مطالعه مجدد معلوم می شود که وارد نیستند.

* مطلبی که در صفحه ۱۸، ستون دوم راجع به وجود مطالب تکراری در خط سوم و عدم تبویب درست آن آورده و بیان داشته اند، وارد نمی باشد. برای اینکه هر یک از آن مطالب به عنوان یک «سند تاریخی» مربوط به یک موضوع با انگیزه خاص به گونه مستقل آورده شده است، نقل قطعاتی از آنها در لابلای سطور و صفحات کتاب هرگز آن فواید و

باید عرض کنم که این مطلب نیز فقط برداشت شخصی و غیر مستند خود ایشان است و ناشی از عدم دقت در مطالعه و تطبیق برخی از موارد کتاب خط سوم می باشد. زیرا که موارد دیگر کتاب نشان می دهد که صرف داخل و یا بیرون پرانتز آوردن یک مطلب دلیل رد و یا قبول آن نیست، مگر اینکه بدان تصریح شده باشد؛ چنان که در صفحه ۱۹۱ کتاب راجع به تاریخ رحلت ایشان روش ما چنین بوده است که قول منتخب را بیرون پرانتز و قول مردود را در درون پرانتز به این صورت آورده ایم: ... سال ۱۳۲۸ (وبه قول نادرستی سال ۱۳۲۹). و در متن و پاورقی صفحه ۱۹۳ نیز به قول منتخب خود تصریح کرده ایم.

با توجه به اتخاذ این شیوه توسط ما در سراسر کتاب، و با توجه به اینکه در همه جا راجع به میزان عمر و سن حجة الاسلام، ما تعبیر حدود نود و چهار سال و مشابه آن را به کار برده ایم، نمی دانم آقای ابوالحسنی به چه دلیلی رقم ۱۲۴۶ را در تولد حجة الاسلام قول منتخب ما تلقی کرده و در نتیجه از آن تناقض استخراج نموده اند؟!

مضافاً اینکه اگر این قبیل موارد اشتباهی نیز در کتابی وجود داشته باشد، باز هم به کاربردن تعبیر «تناقض» درباره آن روا نیست. می توان آن را نوعی سهل انگاری و تسامح نامید، که البته هیچ نوشته و کتابی بجز «قرآن مجید» نمی تواند عاری از آن باشد.

مطلب شگفت انگیزتر اینکه آقای ابوالحسنی در صفحه ۱۶، ستون ۱ آینه پژوهش برای اثبات وجود تناقض در کتاب خط سوم از قبول اینکه مبنای مؤلف درباره میزان سن حجة الاسلام زنجانی حدود نود و چهارسال است، طفره رفته اند، ولیکن در صفحه ۲۲، ستون ۲، بند ماقبل آخر، حدود نود و چهارسال را مبنای قطعی مؤلف خط سوم قرار داده اند تا بتوانند یک عیب و اشکال دیگری نیز برای آن

نیز داشته است. چه دلیلی دارد این اشتباهات را یادآور نشویم؟ پس در آن صورت فایده تاریخنگاری چه خواهد بود؟

* آقای ابوالحسنی در صفحه ۲۰ تحت عنوان «عدم اشرف بر تاریخ و ضعف تحلیله‌ها» مبحثی را گشوده و با شمشیر آخته‌ای که از قلم بی احتیاط و مرزنشانشان ساخته‌اند، به سراغ نویسنده ناچیز «خط سوم...» آمده و ایشان را پاک ناآگاه از تاریخ معرفی کرده و دلیل روشتر از آفتاب آن را نیز اشتباهی تایپ شدن یکی - دو اسم و نیز اظهار مؤلف خط سوم مبنی بر اینکه مرحوم حجة الاسلام در مبارزات خود فاقد تاکتیک و استراتژی بوده، گرفته‌اند! بد نیست عین جملاتی از نوشته ایشان را شاهد مقال بیاوریم تا معلوم شود که این ادبیات نقدنویسی است یا عیبجویی. ایشان مرقوم فرموده‌اند:

«آن گونه که از اظهارات تاریخی مؤلف «خط سوم...» در جای جای کتاب [!] برمی‌آید، جناب مؤلف افزون بر نقاط ضعف قبلی، اشرف کامل بر مسائل (کلی و جزئی) تاریخی نداشته و مجموع این نقائص، مانع از رسوخ وی به عمق تاریخ (بغرنج و هزار تو و متشابه) کشورمان در عصر مشروطه است. لاجرم برخی از احکام تاریخی که صادر کرده‌اند انطباق چندانی با واقعیت نداشته و بعضاً مبتنی بر تتبع و تحقیق کافی در باب موضوع مورد بحث نیست. حکم عجیب و غیر منتظره‌ای که مؤلف - به رغم اظهار علاقه و احترام بسیار خویش به حجة الاسلام - در باب آن زعیم هوشمند و دوراندیش صادر کرده و نوشته‌اند: «او در مبارزات خود فاقد هر گونه تاکتیک و استراتژی بوده و بگونه روزمره و دیمی حرکت می‌کرده است»، نمونه و نتیجه همین امر است.»

آقای ابوالحسنی سپس اشتباه مطبعی را که درباره سپهدار تنکابنی و سپهدار رشتی در خط سوم رخ داده، مطرح ساخته و روی آن قلمفرسایی کرده و آن را نشانه عدم اشرف و تسلط مؤلف بر تاریخ معاصر معرفی کرده‌اند و در تبیین مطلب مرقوم فرموده‌اند: آخرین سمت سپهدار اعظم رشتی نخست‌وزیری «کابینه محلل» بود که عملاً راه را بر

مقصودی را که از درج کامل آنها فراهم آمده، فراهم نمی‌آورد، و این برای یک مورخ بسیار واضح است.

* در صفحه ۱۹، ستون اوّل راجع به عدم پیروی و ایلات دویران و انشار از دولت مرکزی سخن گفته و فرموده‌اند: «برداشت آقای شکوری از کلام احتشام السلطنه دقیق نیست.» باز اشتباه کرده‌اند. چون اطاعت از دولت مرکزی شامل اطاعت سلسله مراتبی از آن می‌باشد و نه اطاعت از یکی از اشخاص حاکم بنا به دلایل خاص. وقتی که این ایلات از حاکم منطقه و نماینده دولت مرکزی در آن فرمان نمی‌برند و به اصطلاح ایشان «برای او تره خورد نمی‌کنند»، چگونه می‌توان گفت اطاعت از دولت مرکزی وجود دارد؟ آیا آقای ابوالحسنی یک مطلب به این واضحی را در نیافته‌اند و یا اینکه غرضشان افزودن بر نواقص و اشکالات هرچه بیشتر کتاب مورد نقد بوده است؟!!

* شمار زیادی از اشکالات ایشان نیز برمی‌گردد به اختلاف سلیقه و مبنای تاریخنگاری مؤلف خط سوم با ایشان و لذا این گونه مطالب را نمی‌بایست جزء نقد می‌آوردند. مانند آنچه در صفحه ۱۹ ستون دوم راجع به نقل مطلب از فره‌وشی آورده‌اند، و یا آنچه در صفحه ۲۰، ستون دوم در نقد دیدگاه مؤلف خط سوم راجع به حجة الاسلام آورده‌اند و استعجاب کرده‌اند که چرا در یک مورد ما از آن بزرگوار ایراد گرفته‌ایم. و شگفت‌تر اینکه آن را دلیلی بر عدم احاطه و اشرف مؤلف بر تاریخ معاصر گرفته‌اند!

اینها مبنائی است و قرار نیست که یک نویسنده از اول تا آخر کتابش شخص و سوژه مورد پژوهش خود را فقط ستایش کند و هیچ انتقادی ننماید. و اگر انتقادی هم نمود، امثال آقای منذر از آن پیراهن عثمان ساخته و دلیلی بر عدم تسلط مؤلف نسبت به تاریخ معاصر بگیرند. ما معتقدیم حجة الاسلام، علی‌رغم قداست و عظمتش، برخی اشتباهات

«کودتای سیاه» سید ضیاء - رضاخان گشود.

باید عرض کنم خلط و خبطی که ایشان مرتکب شده اند بیشتر می تواند دلیل بر عدم تسلط خودشان بر تاریخ معاصر و اصطلاحات و مقاطع خاص آن گردد تا اشتباهی نوشته شدن نام سپهدار تنکابنی و سپهدار رشتی. چرا که هرکسی آگاهی اندکی از تاریخ معاصر داشته باشد، خوب می داند که «کابینه محلل» به دولت «سید ضیاء طباطبائی یزدی» می گویند و نه به دولت سپهدار که ایشان تصور کرده و مرقوم فرموده اند. و تفاوت این دو، تفاوت یزد و تهران و آلاشت و مازندران با گیلان است!

باز آقای ابوالحسنی در صفحه ۲۱ نوشته اند: «در ص ۹۷ [خط سوم] نام حاج ملا محمد خمami (مجتهد متنفذ خطه گیلان) با حاج امام جمعه خوئی (وکیل صنف علمای آذربایجان در مجلس شورای صدر مشروطه) خلط گشته و از مرحوم خمami با عنوان «حاج امام جمعه خمami» یاد شده است! این هم نمونه دیگری از پیشداوریهای اشکال تراشانه آقای ابوالحسنی است. مگر ایشان نمی دانند که آخوند ملا محمد خمami نیز امام جمعه رشت بوده است؟ پس چرا آوردن عنوان «حاج امام جمعه خمami» نادرست باشد، و اگر نویسنده ای آن را نوشت از پیش خودمان بگوییم لابد منظورش «حاج امام جمعه خوئی» است. «خوی» کجا و «خام» کجا!

البته در همان صفحه تذکر ایشان راجع به میرزا ابوالقاسم قمی بجاست.

* در پایان راجع به اشکال ایشان درباره نام کتاب خط سوم ... توضیحی داده و از یادآوری اشتباهات دیگر ایشان جهت پرهیز از اطاله کلام خودداری می کنیم. فقط به لحاظ اهمیت درباره مشکوک جلوه دادن تلگراف آخوند خراسانی با خط مرحوم نائینی پاسخ خواهیم داد.

درباره اسم کتاب نوشته اند: «عنوان کتاب، چنانکه می دانیم «خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران» است. عنوان مزبور - به لحاظ حکم ضمنی ای که در خویش دارد - خالی از مناقشه نیست. زیرا مقصود مؤلف محترم از خطوط

سه گانه در انقلاب مشروطیت، سه جریان طرفداری از استبداد، هواداری از مشروطه و بالاخره مشروطه خواهی است. در حالی که می دانیم انقلاب مشروطیت اساساً فلسفه و جهتی جز نفی رژیم خودکامگی نداشت. با این حساب جریان استبداد خواهی هیچگونه جایی در چارچوب یا بستر انقلاب مشروطه نمی توانست داشته باشد. آیا مؤلف می پذیرد که کسی در تبیین تاریخ قیام اسلامی اخیر کشورمان بر ضد نظام سلطنتی خط طرفداری از رژیم شاهنشاهی را خط اول یا دوم در انقلاب اسلامی بخواند؟!!

باید یادآور شوم که: اولاً اگر جریانهای سیاسی قبل از پیروزی قطعی انقلاب اسلامی را بررسی کنیم، جریان هواخواه رژیم سلطنتی را که تحت عنوان طرفداران قانون اساسی چماق کشی می کردند و فعالیت می نمودند و نیز لیبرالهایی را که با قبول اصل رژیم مشروطه سلطنتی فعالیت سیاسی می کردند، نمی توان به عنوان یک «جریان سیاسی» به حساب نیاورد. در انقلاب مشروطیت نیز قضیه از همین قرار است. جریان هواخواه استبداد را تا مرحله قبل از پیروزی مشروطه خواهان نمی توان به عنوان یک جریان سیاسی نادیده گرفت؛ و لذا عنوان خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران، کاملاً درست است.

قیاسی که آقای ابوالحسنی در مورد جریانهای سیاسی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران نموده و امثال بنی صدر و غیره را مثال زده اند، مع الفارق است. چون مربوط به دوران بعد از استقرار حکومت اسلامی است. در عصر مشروطه نیز تقسیم بندی ما مربوط به قبل از استقرار نظام مشروطه است که جریانهای سیاسی فعال بودند و با هم مبارزه و کشاکش داشتند، و از جمله آنها جریان هواخواه استبداد و سلطنت مطلقه بود.

ثانیاً در مقابل مورخانی که تاکنون فعلاًن سیاسی دوران

حدس و گمان شخصی و به اصطلاح استنباط و کشف صوفیانه مبتنی است تا مطالعه و استناد!

* یکی دیگر از ایرادات اساسی آقای ابوالحسنی بر کتاب خط سوم ... خدشه و شبهه ایشان در مورد انتساب خط تلگراف آخوند خراسانی به مرحوم نائینی است که باز ناشی از حدس و گمان شخصی ایشان و مبتنی بر این است که آقای ابوالحسنی می خواهد قهرمانان مورد ستایش ایشان کمترین لغزشی در زندگی نداشته باشند. وگرنه موضوع استخاره آخوند خراسانی و اینکه این تلگراف به خط مرحوم میرزای نائینی نوشته شده، توسط فقهای بزرگ و مورد وثوق، مانند شریعت اصفهانی، شیخ محمد حرزالدین، حاج سید احمد زنجانی، میرزا یوسف اردبیلی و برخی دیگر از بزرگان نقل و روایت شده است.

مضافاً اینکه اگر با مبانی و شیوه های خط شناسی روی تلگراف مزبور و دیگر دستنوشته های میرزای نائینی صورت بگیرد، بوضوح معلوم می شود که این تلگراف به خط مرحوم نائینی است.

ما در اینجا اجازه اجتهادی را که میرزای نائینی سالها بعد از آن تلگراف با خط خود نوشته و به میرزا ابو عبدالله زنجانی (صاحب تاریخ القرآن) داده، عیناً کلیشه می کنیم تا آقای ابوالحسنی و افراد اهل نظر مطالعه و مطابقت نمایند. با اینکه این اجازه نامه در دوره تقریباً پیری مرحوم نائینی نوشته شده و طبعاً باید تفاوت هایی با خط دوره جوانی آن مرحوم داشته باشد، موارد مشابهت بیش از موارد تفارق است.

مشروطه خواهی را به دو دسته استبداد خواه و مشروطه خواه تقسیم می کردند، ما خط فکری سوم را نیز که بسیار فعال بوده به عنوان یک جریان ثالث مطرح ساخته ایم و نه خط هواخواه استبداد را که در کتب رایج مربوط به مشروطه موجود است. و لذا ما آن را به رغم خورده گیریهای ناصواب آقای ابوالحسنی در این زمینه، اگر نه یک کشف، دست کم یک ابتکار و ابداع می دانیم و نگارش شرح حال مختصر حجة الاسلام توسط دیگران قبل از ما نیز هرگز به مفهوم کشف خط سوم در تاریخ مشروطه نیست، و این مطلبی است که هر منصفی بدان اقرار دارد. و کسانی مانند مرحوم روحانی پیشگام در نگارش شرح حال حجة الاسلام بوده اند و نه کاشف و پرورش دهنده خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران؛ حتی در آثار آنان چند سطر نیز در این باره مطلب وجود ندارد؛ چنان که خود این اصطلاح وجود ندارد.

اما کسی مانند شمس الدین تندرکیا در کتاب آوده به سکس و شهوت موسوم به «شاهین: نهیب انقلاب ادبی» از طریق آوردن شرح حال مرحوم شیخ فضل الله نوری در کنار آن مطالب کذائی، یک شرح حال مورد سوء ظن از شیخ ارائه داده و خط سوم را ابداع نکرده است. و موارد دیگری هم که مورد اشاره آقای ابوالحسنی است، از همین قبیل است.

گویا ایشان با ردیف کردن اسامی مورخان طیف جدید مشروطه می خواسته اند و سعت اطلاعاتشان را به معرض بگذارند، وگرنه کسانی مانند مرحوم جلال آل احمد و آقایان رسول جعفریان، مهدی انصاری و غیر اینان کجا از «خط سوم در انقلاب مشروطیت» سخن گفته اند. برخی از این بزرگواران که با ما دوست هستند و حشر و نشر دارند، خود مدعی چنین مطلبی نیستند، آیا آقای ابوالحسنی آثار آنان را بهتر از خودشان می شناسد؟! این است که ما باور کرده ایم که اغلب اظهارنظرهای آقای ابوالحسنی صرفاً به

